

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال پنجم - بهار و تابستان ۱۳۸۶

بهار در بند

دکتر مریم شهبانزاده*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

به حکم آن که تن را به بند توان کشید ولی روح را نه؛ ملک الشعرای بهار نیز که به جرم حق خواهی و سعایت حسودان چند سالی به بند کشیده شده بود، طبع لطیفش در فراخنای آسمان ادب همچنان در پرواز بود. زندان سروده های او حاصل دلمشغولی هایش در حبس است که به شیوه ی مسعود سعد، خاقانی و ناصر خسرو سروده است.

این تحقیق کوشیده است تا حبسیات بهار را از جهت برخی ویژگی های لفظی و محتوایی به اجمال بررسی کند و در این رهگذر از خلال تصویر های برساخته از شب، پرنده، گل، سازهای موسیقی، علایق و مکروهات بهار را بجوید.

واژگان کلیدی: حبسیه، ادب معاصر، صور خیال، ملک الشعرای بهار.

* E-mail: shabanzadeh_m@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۸۶/۵/۳۰

تاریخ دریافت: ۸۶/۱/۱۴

مقدمه

زندان سروده یا حبسیه از انواع شعر فارسی است که در آن شاعر اندوه و رنج و احساسات و عواطف خود را در زندان توصیف می کند (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۶۸). رزمجو حبسیه را در ذیل بٹ الشکوی مطرح کرده است: «بٹ به معنی اندوه سخت، اندوهی که به سبب شدت آن را نهان نتوان داشت. آشکار کردن راز و اندوه خویش یا فاش کردن خبری است و شکوه به معنی شکایت کردن و گله مندی و ناله و فغان و زاری است. و بٹ الشکوی درد دل و شکایت کردن از رخداد های رنج آور و دردناک زندگی است» (رزمجو، ۱۳۷۰: ۱۰۹).

در طول تاریخ شاعران بسیار به بند کشیده یا در تبعیدگاه در انزوا به سختی به سر برده اند و رنجنامه ی زندان و غم غربت را به شعر سروده اند. مسعود سعد سلمان، خاقانی، ناصر خسرو از این شمارند. زندان سروده های مسعود سعد از جهت القای احساس او را سرآمد این فن معرفی می کند ولی تکلف خاقانی در این نوع شعر مقام او را کاهش می دهد. «خاقانی هم با آنکه حبسیات قوی، دارد بیانش چنان متصنع و پر حشمت است که خواننده بندرت جرات می کند در دل خویش با او همدردی کند» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۵۶). استاد یوسفی دلیل برتری حبسیات مسعود سعد را حقیقت نمایی و اصالت آن بر می شمارد: «حبسیه های مسعود سعد که اثر هنری اوست، سرشار از حقیقت است و کمال اصالت را دارد، زیرا نمودگار قریب بیست سال زندگی او در زنجیر زندان است» (یوسفی، ۱۳۷۳: ۱۰۴).

پژواک ناله ی زندانی قلعه نای، مسعود سعد، از فراسوی قرن ها هنوز گوش جان را می

نوازد:

نالم ز دل چو نای من اندر حصارنای پستی گرفت همت من زین بلند جای

آرد هوای نای مرا ناله های زار جز ناله های زار چه آرد هوای نای

(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۵۰۳)

ناصر خسرو هم چنین ناله های سوزناکی از دره یمگان سر می دهد:

بگذر ای باد دل افروز خراسانی
 بر یکی مانده به یمگان دره زندانی ...
 دل پر اندوه تر از نار پر از دانه
 تن گدازنده تراز نال زمستانی
 (ناصر خسرو، بی تا: ۴۳۵)

زنجیر زندان، ساق پای خاقانی را نیز سوده است:

صبحدم چو کله بندد آه دود آسای من
 چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من
 مار دیدی در گیا پیچان کنون در غار غم
 مار بین پیچیده در ساق گیا آسای من
 (خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۲۱)

معمولا شاعر زندانی، شعر را جهت تسلیت و نوعی دلخوشی برای دل خود می سراید به همین دلیل در حبسیات با شعری ساده و صمیمی و به دور از تکلف مواجهیم. حتی خاقانی که شعرش آکنده از آرایه هاست در حبسیات به سادگی گرایش دارد. در چنین اشعاری بیان عواطف و احساسات رقیق موجب می شود تا شاعر از پیچیده گویی و تعقید و حکمت نمایی سر باز زند. اوج غلیان احساسات را در حبسیه ها می توان دید. چون شاعر به امید دریافت صله و یا تفاخر به درباریان شعر خود را نمی سراید. سوزی و دردی او را به سخن واداشته است. در میان شاعران معاصر استاد ملک الشعراى بهار و فرخی یزدی و مهدی اخوان ثالث زندان سروده دارند. «بهار با وجود آن که کمی بیش از - هشت نه ماه در زندان سر نکرده است، بی شک در این زمینه پر شورترین شاعران بندی در زبان فارسی است» (ظفری، ۱۳۸۰: ۴۱۵).

مثنوی «کارنامه زندان» شرح حبس و تبعید بهار از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ است که شامل ۲۵۰۰ بیت است. در قصاید و غزلیات و قطعات بهار نیز اشعاری یافت می شود که با حبسیه سازگار است. بهار در این اشعار همدردی مخاطب را بر می انگیزد بطوری که گاه اشک از دیدگان خواننده فرو می غلتد.

زندان سروده های بهار

بهار در حبسیات خود به اشعار مسعود سعد توجه داشته و چند جا خود را پیرو او و حتی برتر از مسعود و چند شاعر دیگر قلمداد کرده است:

از پس سعدی و حافظ کز جلال معنوی پایه ایوانشان بر تارک کیوان بود
آن اساتید دگر هستند شاگرد بهار گر «امامی» گر «همام» ار «سیف» گر «سلمان» بود
(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۴۹۳)

شعر او بیشتر تداوم سبک خراسانی است که با زبان امروز سروده شده است. برخی ابیات تأثیر گذار و سوزناک وی در حبسیه ها چنین است:

دوستان از دوستان یاد آورید زمین جدا از بوستان یاد آورید
عندلیبی که دستان های دهر کرده دور از آشیان یاد آورید
(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۶۱۵)

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید
(بهار، ۱۳۴۵: ج ۲، ۳۹۸)
چون بریط شکسته به کنجی فتاده ام رگ های زرد تار کشیده بر استخوان
هر گه که تند باد حوادث و زد به من از هر رگم چو چنگ بر آید یکی فغان
(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۵۸۷)

عشق به وطن و آزادی خواهی انگیزه ی اوست. این مفاهیم یکی از پر بسامد ترین مضامین اشعار اوست:

ای جوانان غیور فردا پردل و باشرف و زیرک سار
پاک سازید ز گرگان دغا حرم پاک وطن را یک بار
(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۵۶۵)
عمری سخن به خیر وطن گفتم ای دریغ کامد به دست هموطنانم به سر زمان
(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۵۸۸)

بس که در میدان آزادی کمیتم تند راند گیتی کج رو به زندان می دهد کیفر مرا

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۵۸۰)

چيست جرمش؟ کرده بیش از آزادی حدیث تا ابد زین جرم مطرود در سلطان بود

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۴۹۲)

او از این که بی هیچ گناهی او را هم بند دزدان و خونیان کرده اند، ناراضی است:

در محیطی کامتیازی نیست بین فضل و جهل آن مکرر زنده باد و این مکرر زنده باد

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۳۶۹)

با این همه هر جا فرصتی یابد فریاد حق خواهی سر می دهد. بهار می داند که به جرم فضل

و دانش گرفتار شده است و همه جا آزادی خود را فریاد می کند:

راست اگر خواهی گناهم دانش و فضل من است در قفس ماندبلی چون مرغ خوش الحان بود

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۴۹۱)

سابقم در هر هنر چون ابرش تازی نژاد خوار دارد لاجرم این دهر خر پرور مرا

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۵۸۰)

با همه ی این احوال، او نا امید نیست و چون نیما غم خفتگان خواب از چشم هایش

می رباید و به امید طلوع سپیده ی آگاهی مردم بیدار می ماند:

به امیدی که مگر فجر دمید دم به دم دوخته بر شیشه نگاه

در پس شیشه در گشت سپید چشم بی خواب من و شیشه سیاه

شمع شد خامش و ساعت هم خفت دل من تفته و چشمم بیدار

شده با زحمت بیداری جفت غم و اندیشه این شهر و دیار

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۵۶۳)

و چون از فریاد خواهی طرفی نمی بندد بر خود نهیب می زند که خاموش!

ای مرد حدیث آتشین بس کن پنهان کن آتشی به خاکستر

نشینی و نوحه بر وطن کردی با نثری آتشین و نظمی تر
(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۳۴۹)

گاهی از شدت اندوه از گردش چرخ فغان سر می دهد و از این که جسم نا توانش گرفتار
زندان شده، اندوهناک است و ضمن بیان دردمندی خویش، از اوضاع نابسامان جامعه و
شورش های اقوام یاد می کند:

من کیم، چیستم، تنی لاغر	ناتوان تر ز تارهای قصب
کیست گنجشک تا عقاب دلیر	به تعصب بر او زند مخلص
نه بلوچم من و نه کرد و نه ترک	نه رئیس لرم نه شیخ عرب

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۴۸۵)

و گاه استوار قامت بر می افرازد:

با اشک روان چون شمع بر بسته لب از شکوه مردانه و پا بر جا می سوزم و می سازم
(بهار، ۱۳۵۴: ج ۲، ۴۱۳)

و گاه چون صدای تظلم و داد خواهی اش را پاسخی نیست، حس انتقامش به جوش
می آید و دشمن را به خنجر زبان بیم می دهد و از عقوبت الهی می ترساند:

من نیز با چراغ بلاغت به جانشان	اخگر زخم اگر چه تن از اخگر آورند
ندامشان بدوزم با نوک خامه ام	هر چند پیش خامه من خنجر آورند
ور بگذرم به خواری گیرم گلویشان	فردا که خلق را به صف محشر آورند

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۳۰۳)

جنبه های زبانی و ادبی شعر بهار

با آن که ملک الشعراء بهار در اقتفای مسعود می سراید ولی در اشعار او تفاوت هایی با شعر مسعود سعد وجود دارد: « در دیوان او (مسعود سعد) با طبیعت زنده و متحرک کمتر روبرو می شویم. این سکون و مردگی عناصر طبیعت در شعر او نسبت به گویندگان دوره ی قبل بیشتر از این برخاسته که وی در زمینه ی طبیعت به ویژه طبیعت باغ و صحرا و دشت و ابر و بهار، شاعری است که تجربه ی مستقیم کمتر دارد زیرا بیشتر عمر او بخصوص اوج شاعری وی در زندان گذشته» (شفیعی، ۱۳۷۰: ۵۹۶). اما در شعر بهار عناصر طبیعت حضور مستقیم دارند. او از گل ها و پرندگان بوستان، و... یاد می کند که با خاطرات آنها زنده است و آنها را در شعر به تصویر می کشد. حتی سر و صدای محیط بیرون زندان، و مناظر زشت آن و حوادثی که بر او گذشته و ... نیز در شعر او حضور دارند. بازتاب منطقه و محیط زندگی شاعر از خلال توصیف او از فضای زندانش، که در کنار خیابان واقع شده، آشکار است:

چق چق پای ستور و هممه خلق فررواگون و بوق و عرعر ماشین
 تق تق نجار و دمدم حلبی ساز عربده بنز همچو کوس سلاطین ...
 ناخن اگر به مس کشند چگونه است هست صدایشان جگر خراش دوچندین ...
 (بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۴۸۸)

یا در جایی که زندانبان از فرا رسیدن بهار و شکفتن گل سرخ به او خبر می دهد او به یاد باغچه اش و خاطرات خوشی که در کنار آن با عزیزان داشته اشک می ریزد.

دوش زندانبان بگشاد در و با من گفت مژده ای خواجه که امروز گل سرخ شکفت
 ناگهان اشکم از دیده روان شد زیرا یادم از خانه خویش آمد و مغزم آشف
 (بهار، ۱۳۴۵: ج ۲، ۴۳۳)

مناظری که بهار از زندان و حبس ارائه می کند طبیعی تر است و از اغراقی که در شعر خاقانی و مسعود به چشم می خورد، پرهیز کرده است. تصاویر خاقانی از زندان بیشتر آکنده از اژدها و موجودات خیالی است ولی بهار از عذاب پشه، گرمای تابستان، اثاثیه محقر و چرک

آلود زندان، سر و صدا و رفتار زندانبان شکایت می کند. و همین امر شعر او را طبیعی و واقعی تر می سازد. دکتر زرین کوب دلیل مأنوس تر بودن حبسیات او نسبت به زندان سروده های مسعود سعد و خاقانی را در معاصر بودن بهار می داند (رهنمای خرمی، ۱۳۷۰: ۶۱).
بهار زندان را چنین توصیف می کند:

منظرم دیوار و موشم مونس و کیکم ندیم باد زن آه پیایی، شمع سوز جان بود

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۴۹۲)

برخاک فکنده بر یکی زیلو چو زالو چسبناک و سرد و تر

افکنده به صدر بالشی چرکین پر گند چو گور مرده کافر

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۳۴۹)

از زحمت روز گشته ام قد مگس وز خستگی شب شده ام رنگ پشه

(بهار، ۱۳۴۵: ج ۲، ۵۲۳)

کهن گرای و نوآوری

«حقیقت این است که بهار از یک سو شیفته ی نمونه ها و یادگار های شعر قدیم است و از سوی دیگر از تحول زمان و مقتضیات روز بی خبر نیست و به همان سبک و زبان و آهنگ گویندگان قدیم سخن می گوید و با این همه میل دارد روش های جدید را با اصول شعر کهن سازش دهد» (آرین پور، ۱۳۷۲: ۳۳۹). او خود در کارنامه زندان اعتراف کرده است که به هنجار و شیوه استاد سنایی آن مثنوی را آغاز کرده است:

پس به هنجار آن بزرگ حکیم اوستاد سخنوران قدیم

کردم این کارنامه را آغاز تا کی آید به سر حدیث دراز

(بهار، ۱۳۴۵: ج ۲، ۳۱)

ولی خود در جایی از سخن کهنه اظهار دلزدگی می کند و میل به سوی تجدد و نو آوری

دارد:

بهارا همتی جو اختلاطی کن به شعر نو که رنجیدم ز شعر انوری و عرفی و جامی
(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱، ۵۳۶)

با این همه در دیوان او اشعار فراوان می توان یافت که شعر شاعران گذشته را تضمین کرده است و ایشان را جواب می گوید. به دلیل محدوده ی این پژوهش در حوزه ی زندان سروده ها، نمی توان همه تحولات و نو آوری های شعر بهار را بر شمرد. پژوهشگر تنها برخی موارد را که در حبسیه ها آمده است سراغ می دهد.
در آثار او لغات و ترکیبات نو و کهن در کنار هم نشستند. او از اصطلاحات و فنون جدید بهره می جوید.

بانک من بانک دانش و ادب است بانک او بانک فضه و ذهب است

(بهار، ۱۳۴۵: ج ۲، ۲۴)

در دایره ی واژگان او لغات کهنه جایگاهی وسیع دارند بطوری که اگر لغات جدید و مفاهیم امروزی و تکنولوژی جدید در دیوان او نمی بود گمان می رفت شعری از شاعران قدیمی است:

به یکی تنگنای مانده درون چون به دیوار در شده مثقب

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱: ۴۸۵)

مجرمی کو به کرده خستو نیست چاره اش غیر زور بازو نیست

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۲: ۱۴)

روبه بازی نگر که افکندند چون شیر نرم به حبس گاه اندر

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱: ۳۴۹)

گاه بهار خود از ترکیبات کهن اظهار ملال می کند:

مکرر گر همه قند است خاطر را کند رنجه ز بادامم بد آمد بس که خواندم چشم بادامی

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۱: ۵۳۶)

ولی «در دیوان اشعار بهار لغات و اصطلاحات شعر قدیم از عبیر و دیبا، عقیق و مهر گیا، کاروان و جرس، یوسف و پیراهن، شیرین و کوهکن، رقیب و اغیار، بت فرخار، نرگس غمزه زن، طاق ابرو، محراب نماز، سهم عظیم دارند» (آرین پور، ۱۳۷۲: ۳۳۹). با این همه او از ترکیبات کنایی تازه نیز در حبسیات بهره می جوید:

از پا و دست و سینه و پشت و شکم بالا و زیر رفته و بازی در آورند
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۳۰۲)

دلم آزرده شد از دیدن آن خرمن گل بیم آن بود که بر لب گذرد حرفی مفت
(بهار، ۱۳۴۵، ج ۲: ۴۳۴)

لغات و ترکیبات محلی خراسانی نیز در شعر او جایگاهی دارند:

ز هم جدا شوند چو دزدان زیک کنار وز یک کنار روی به یکدیگر آورند
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۳۰۲)

من خود از پیش دیده بودم کار خویش را کرده مستعد و تیار
(بهار، ۱۳۴۵، ج ۲: ۱۰)

برخی آرایه های ادبی در حبسیات خوش نشسته اند:

چون به یاد کودکان از دیده بگشایم سرشک کودکان اشک در گیرند گرد اندر مرا
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۵۸۱)

سر بر سر سنان رفت آن را که نیست بخت بیچاره من که رفت سرم بر سر زبان
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۵۸۸)

نوبهار است و بود پر گل و شاداب، چمن همه گل ها بشکفتند به غیر از گل من
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۵۹۷)

ولی گاه توجه فراوان به آرایه ها از سرشاری عواطف می کاهد و شعر را به بازی لفظی نزدیک می کند:

محشری شد که سوخت زان دل سنگ هم دل سنگ سوخت هم دل لنگ

(بهار، ۱۳۴۵، ج ۲: ۲۰)

بهار نیز چون مسعود سعد به آرایه ی تشخیص توجه داشته، اجسام پیرامونش را مخاطبی

برای درد دل های خود دانسته است و با آنها سخن می گوید:

ای ابر گه گریبی و گه خنندی کس نداندت چگونه ای و چندی

گه قطره ای از تو بچکد، گاهی باران شوی، چه نادره آوندی

(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۵۲۷)

ای خامه دوتا شو و به خط مگذر وی نامه دژم شو و زهم بردر

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۳۴۸)

از تو وتیرگی ات داد ای شب که دلم پاره شد از واهمه ات

زین سیه کاری و بیداد ای شب به کجا برد توان مظلمه ات

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۵۶۱)

مضامین قصص دینی و آیات قران در تصویرگری بیشتر شاعران نمود یافته است. بهار نیز

چون مسعود سعد به این شیوه در حبسیات روی آورده است:

همی مدیح تو داوود وار خوانم من از آنکه کوه رسیل است مر مرا به صدا

(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۹)

روزی که ز نعل مرکبان افتد در زلزله جرم مرکز غبرا

(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۱۵)

که اشاره ای است به سوره عادیات. بهار در این راستا پای اندیشه های مذهبی و آیات

رانیز به حبسیه کشانده است و چنین می سراید:

روز و شب از شدت گرما به سان قوم نوح هر دم از سیل عرق بر گرد من طوفان بود

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۴۹۲)

همه هم شمر و هم امام حسین تعزیت خوان و تعزیت گردان

همه صوفی مذاق و ابن الوقت همه کوفی نهاد و کافر سان

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۵۹۸)

بهار با همه ی توجه به قصص انبیا از اسطوره های ایران باستان نیز غافل نماده از آنها برای تصویر سازی بهره جسته است:

هست خیابان ز هول، بیشه ارمن بنده چو بیژن در آن و خواب چو گرگین

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۴۸۸)

مانده در شهر اصفهان محبوس اصفهان گشته چاه و من بیژن

نه منیژه که با شدم غمخوار نه تهمتن که داردم ایمن

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۶۰۴)

جلوه ی تصاویر طبیعی در حبسیات

شاعران از طریق خلق تصاویر پرده تازه ای جلو دیدگان خوانندگان شعر خود می گشایند که عمدتاً از تجربیات زندگی ایشان نشأت گرفته است. نوع تصاویر هر شاعر صاحب اسلوب و صاحب شخصیتی بیش و کم اختصاصی اوست (شفیعی، ۱۳۷۰: ۲۱). لذا می توان از روی تصاویری که هر شاعر آفریده است شخصیت و علایق او را تشخیص داد. از روی تصاویر متعددی که بهار خلق کرده است، عشق او به وطن، آزادی، گل، پرنده و ... آشکار می شود. تصاویری که بهار از گل ها در ذهن نهفته دارد برای بازنمایاندن درد و رنج زندان نیز به کار آمده است:

لاله گرفته جام عقیقین به زیر ابر تا با سرشک ابر لب خشک تر کند

وقت است تا که نطفه زندانی نبات زندان خاک بشکفد و سر به در کند

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۵۷۶)

خونابه ریزم از مژه بر عارضین چونانک بر برگ شنبلید چکد آب ناودان

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۵۸۶)

- بهار به پرندگان علاقه ی وافر داشته است. « سرود کبوتر» و شعر «مرغ خموش» یاد آور این علاقه ی اوست. او در حبسیات نیز از تصاویر پرندگان بهره جسته است:

به باغ رفتم و دیدم که مرغکی آزاد نشسته بود به شاخ گلی و می نالید
سوال کردم و گفتم تو را چه شد گفتا به حال و روز توام دل گرفت واشک چکید
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۵۸۹)

- شب های تاریک زندان روح بهار را آزرده می کرد و طبع لطیفش را می گذاخت. او نیز مانند مسعود سعد درازنای شب را به صبر طی می کرد:

همچو من در میان خلق ضعیف در میان نجوم نجم سها
(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۱۹)

و بهار شبی پر ستاره را این گونه به تصویر می کشد:

نی غلط گفتم ز تیرآه من سر به سرغربال سان گردید شب
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۶۱۳)

و با توصیف شبی دیجوردانش نجومی خود را چنین توصیف می کند:

نجم ناهید ساخته رو در پس ابر عبوس غمگین
مردم چشم من اندرپی او چون کسی کش به کف افتاده نگین
مانده از کار در این ظلمت عام به فلک بر قلم تیر دبیر
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۵۶۱)

- تصاویر آلات موسیقی نیز در شعر بهار برای القای درد و رنج زندان به کار آمده است. گویی زخمه های شور انگیز بریط و چنگ، تصویر او را که در گوشه ی زندان افتاده است، بهتر می نمایاند:

چون بریط شکسته به کنجی فتاده ام رگهای زردتار کشیده بر استخوان
هر گه که تند بادحوادث وزد به من ازهررگم چو چنگ برآید یکی فغان

ننوازدم کسی ز هزاران هزار دوست چنگ شکسته را ننوازند بی گمان

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۵۸۷)

و گاه محبس را به طنز به مجلس بزم، مانند می کند و شدت درد و رنج جسمی و روحی
خود را که در بزمی نامیمون به زور به توقف واداشته شده است، می نمایاند:

چون شب آید پشه سرنا زن شود من چنگ زن کار ساس و کیک رقص و کار من افغان بود

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۴۸۹)

- یکی از شکنجه هایی که بهار از آن آزرده خاطر است سروصدا است. او از این که
زندان او در مرکز شهر و در نزدیک خیابان واقع است، از آلودگی صوتی شبانه روزی آن جا
شکایت می کند:

ناخن اگر روی مس کشند چگونه است هست صداشان جگر خراش دو چندین

در گلوی هر یکی تو گویی گشته است تعبیه طبل سکندر و خم روین

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۴۸۸)

- آلودگی هوا و محیط زندان که تن بیمار او را رنج می داده است، دستمایه ای برای
تصویرسازی او شده است:

کلبه ها بی دریچه و روزن تنگ و تاریک چون دل دشمن

که هوا نیز اندر آن حبس است نفس آن جا به حبس چون نفس است

(بهار، ۱۳۴۵، ج ۲: ۱۴)

تنگ سمجی چو خانه خر گوش گنده جایی چو آغل ثعلب

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۴۸۶)

بی تردید فراختای هنر بهار بسیار پهناورتر است از آنچه که گفته آمد. و رنج زندان هرگز
نتوانسته است آن را محدود سازد و چه بسا این رنج و درد، روح حساس او را پالوده تر کرده
باشد. بی شک هنر بهار و مضمون سازی او در این مختصر نمی گنجد.

نتیجه

محمد تقی ملک الشعراى بهار از شمار شاعران بندى است که رنج جانکاه بند نتوانسته است روح بلند او را به زنجير کشد بلکه خلاقیت مرغ اندیشه و زبان زیبایش را بیشتر کرده است. حتى مسایل و تجربیات زندان نیز دستمایه اى برای سرودن اشعار نغزگشته، زبان و بیان او را حدت و شدت بخشیده است. خاطرات آزادی با خطرات زندان در شعر او با هم در آمیخته اند و کارنامه اى از آمیزش رنج و زیبایى از زندان به مخاطبان عرضه داشته اند.

منابع

- ۱- آربین پور، یحیی (۱۳۷۲) از صبا تا نیما. ج ۲. چاپ پنجم. تهران: انتشارات زوار.
- ۲- بهار، محمد تقی (۱۳۵۴) دیوان اشعار. ج ۱. چاپ سوم. تهران: امیر کبیر.
- ۳- _____ (۱۳۴۵) دیوان اشعار. ج ۲. چاپ دوم. تهران: امیر کبیر.
- ۴- خاقانی، افضل الدین (۱۳۶۸) دیوان. به تصحیح سید ضیاء الدین سجادی. چاپ سوم. تهران: زوار.
- ۵- رزمجو، حسین (۱۳۷۰) انواع ادبی و آثار آن در ادب فارسی. چاپ اول. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۶- رهنمای خرمی، ذوالفقار (۱۳۷۰) خسته لهاوور. مجله ادبستان. سال دوم. شماره ۲۳. صص ۵۸-۶۱.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) شعر بی دروغ، شعر بی نقاب. تهران: علمی.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۰) صور خیال در شعر فارسی. چاپ چهارم. تهران: آگاه.
- ۹- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰) انواع ادبی. چاپ اول. تهران: باغ آینه.
- ۱۰- ظفری، ولی الله (۱۳۸۰) حبسیه در ادب فارسی. ج ۲. چاپ اول. تهران: امیر کبیر.
- ۱۱- قبادیانی، ناصر خسرو، معین، ابن حارث ابو (بی تا) دیوان. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. چاپ پنجم. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۲- مسعود سعد سلمان (۱۳۶۲) دیوان. تصحیح رشید یاسمی. چاپ دوم. تهران: امیر کبیر.
- ۱۳- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۳) چشمه روشن. چاپ پنجم. تهران: علمی.